

روابط ایران و لبنان

مصاحبه با روشنگر شاعری آیزنلوئر*

پرسش: می‌دانیم که لبنان جامعه‌ای چند قومی است که علاوه بر فرق مختلف مسیحی، مسلمانان سنی و دروزی، از مسلمانان شیعه نیز تشکیل شده که در حال حاضر اکثریت جمعیت لبنان را تشکیل می‌دهند. همین طور می‌دانیم که از لحاظ تاریخی نیز روابط مهمی میان شیعیان لبنان و ایران برقرار بوده و هست. خصوصاً بعد از آغاز فعالیت‌های تشکیلاتی و سیاسی ایرانیانی چون امام موسی صدر و مصطفی چمران در سال‌های پیش از انقلاب ۱۳۵۷ و سال‌های جنگ داخلی لبنان و درگیری مستقیم ایران در این عرصه در سال‌های بعد. در آغاز این گفت و گو، شاید بتوان از یک تصویر کلی از گرایش‌های مختلفی که میان شیعیان لبنان وجود دارد صحبت کرد و این پرسش‌ها که آیا «حرکت امل» و «حزب الله» تنها گروه‌های فعال شیعه هستند و تفاوت‌های عملی و فکری اینها با یکدیگر چیست؟

پاسخ: در آغاز باید بگویم عده‌ای از شیعیان هستند که مانند بخش‌هایی از دیگر افراد سایر جوامع گرایش سیاسی خاصی ندارند و طرفدار جریان‌های مختلف نیستند. در میان جریان‌های سازمان یافته شیعیان به غیر از «حرکت امل» و «حزب الله» که اشاره کردید جریان‌های دیگری هم هستند که یکی از مهمترین آنها خود شیخ فضل الله است، که بعد در مورد او صحبت خواهیم کرد. اما در مورد آن دو جریان اصلی شیعه باید بگویم که در سال ۱۹۷۴ حرکتی تحت رهبری موسی صدر در

میان شیعیان لبنان آغاز شد به نام «حرکت محرومین» شهرت یافت. بخش نظامی این حرکت تحت نظارت و رهبری مصطفی چمران قرار داشت. در سال ۱۹۸۱ به هنگام تهاجم اسرائیل به لبنان در این جنبش انشعابی شد تحت عنوان «حرکت امل اسلامی» که معتقد بود «حرکت محرومین» که اینک به نام «حرکت امل» شناخته می‌شد به آن صورت که باید «اسلامی» نیست. چون در عین حال با حضور اسرائیل در جنوب لبنان چندان مخالفتی نمی‌کرد. از وجود فلسطینی‌ها در جنوب و فعالیت‌های آنها نیز راضی نبود. ولی «حرکت امل اسلامی»، «حرکت امل» را هم زیاد از حد سکولار می‌دانست و هم نسبت به فلسطین حس همبستگی بیشتری داشت.

سیاست‌ها و استراتژی‌های این دو گروه طی بیست سال گذشته تغییرات بسیاری کرده است، از جمله در مواردی چون قضیه فلسطین، آزادسازی مناطق تحت اشغال اسرائیل، میزان نفوذ در دستگاه دولتی. شیوه و میزان جلب محبوبیت میان مردم. البته به غیر از این دو حزب شناخته شده جریان‌ها دیگر هم حائز اهمیت هستند که به آنها فهرست‌وار اشاره می‌کنم.

۱- گروه کامل احمد الاسعد که پایگاهش در جنوب لبنان است و قبل از آغاز جنگ داخلی چهار دوره رئیس مجلس نمایندگان بود و نفوذ قابل توجهی داشت. وی حزب الوطنی را تاسیس نمود که در آن دوره ۲۵ نماینده مجلس عضو آن بودند و وی خود را رهبر شیعیان می‌دانست.

۲- حیب صادق که مجلس الثقافی اللبنانی الجنوبی را تاسیس کرد و تمایلات کمونیستی داشت. تعداد زیادی از شیعیان لبنانی قبل از شروع جنگ داخلی لبنان به سمت فعالیت‌های کمونیستی کشیده شده بودند. به طوری که مؤسسين بسیاری از گروه‌ها و جریان‌ها کمونیستی لبنان از شیعیان بودند. این گروه که غالباً از طبقه تحصیلکرده معلمین و اساتید دانشگاه تشکیل می‌شد «شیوعی شیعی» لقب گرفته بود. پس از وقایع سال ۱۹۸۲ و سپس فروپاشی شوروی، مشکلات مالی و حس بی‌هویتی سیاسی در این گروه باعث شد بسیاری از اعضا و طرفداران آن جذب جریان‌ها دیگر از جمله حزب‌الله شوند.

۳- مجلس الاسلامی الشیعی الاعلی از دیگر گروه‌های شیعی است که اگر چه پس از فوت شیخ شمس‌الدین در سال گذشته تحت نفوذ حرکت امل قرار گرفت اما سابق بر آن به علت نفوذ شیخ شمس‌الدین به عنوان یک تشکیلات مستقل و جداگانه شیعه به حساب می‌آمد. در حال حاضر سرپرستی مجلس با شیخ عبدالامیر قبلان است که علیرغم همسویی کامل سیاسی با حرکت امل نمی‌تواند به همه خواسته‌ها و منافع حزب الله بی‌تفاوت باشد و آنها را ندیده انگارد.

۴- گروه قابل توجهی از شیعیان لبنان مستقل بوده و به هیچ جریان سیاسی و گروهی وابستگی ندارند. اخیراً تمایل به سمت حزب‌الله میان این جمعیت بیشتر شده، زیرا اگر چه حزب‌الله در

پارلمان و شهرداری‌ها و اصناف مختلف (مثل صنف مهندسی) نمایندگی دارد اما بنا دارد که در مسایل سیاسی داخلی لبنان دخالت مستقیم نداشته باشد و به این تصمیم نیز اهتمام می‌ورزد.

آیا مصطفی چمران هم جزو این حرکت انشعابی بود؟

مصطفی چمران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و خیلی زود بعد از آغاز جنگ با عراق شهید شد. حرکت امل خیلی از او تجلیل می‌کند و وی را از جمله شهیدان خود می‌شناسد و حتی مدرسه‌ای به نام او در جنوب لبنان احداث کرده. عکس‌های مصطفی چمران در مدارس حرکت امل و گاه در خیابان‌ها در کنار عکس موسی صدر دیده می‌شود. با شروع جنگ جدی علیه اسرائیل گروهی از نیروهای ایرانی که حدود هزار (۱۰۰۰) نفر می‌شدند برای تعلیم نظامی به لبنان رفتند. در پی آن گروهی که از حرکت امل انشعاب کرده بود نام خود را به حزب‌الله تغییر داد.

گروهی که از «حرکت امل» جدا شد و بعد «حزب‌الله» نام گرفت شامل چگونه کسانی بودند؟ روحانیون جوان‌تر بودند؟ از رده‌های میانی روحانیت، طلاب، یا طبقات اجتماعی بودند؟ چه تفاوتی میان پایگاه اجتماعی آنها و حرکت امل هست؟

پژوهش‌هایی که شده اکثراً مدعی هستند که «حزب‌الله» از اقشار فقیرتر، با تحصیلات کمتر را به خود جذب کرد. ولی من با این ادعا خیلی موافق نیستم. بدون این که آمار دقیقی در دست داشته باشم (البته فکر نمی‌کنم دیگران هم چنین آماری در دست داشته باشند). به هر حال آنچه در حال حاضر می‌شود گفت این است که هم در «امل» و هم در «حزب‌الله» افراد و کادرهای متعددی از هر گروه اجتماعی وجود دارد. در هر دو جنبش از افراد فقیر گرفته تا متمول، کم سواد یا دارای تحصیلات عالی در کشورهای خارجی مثل آمریکا وجود دارد. به عبارت دیگر ادعای وجود «تفاوت طبقاتی» میان این دو جریان بیشتر حالت کلیشه‌ای پیدا کرده و چندان انعکاس دقیقی از واقعیت نیست. از جوان و پیر، طبقات فرودست یا صاحب حرفه ... بین هر دو گروه دیده می‌شود. واقعا نمی‌شود یک حکم کلی راجع به این موضوع صادر کرد.

ارتباط حزب‌الله با ایران چگونه بوده و هست؟

خیلی از کادرهای حزب‌الله خود اذعان دارند که تا موقعی که هجوم اسرائیل و جنگ در سال ۱۹۸۲ شروع شد ایدئولوژی و تشکیلات منسجمی نداشتند. اینها حرکتی را آغاز کرده بودند که به آن «جهاد اسلامی» یا «حرکت امل اسلامی» می‌گفتند. آنچه می‌شود تا حدی با قطعیت گفت این است که هویت مستقل حزب‌الله بین سال‌های ۸۴-۱۹۸۲ شکل گرفت و این یعنی در روند جنگ علیه اسرائیل و در خلال جنگ‌های داخلی لبنان. حال تا چه حد آمدن نیروهای ایرانی برای تعلیمات

نظامی نیز به این شکل گیری هویت مستقل حزب الله کمک کرد در بین خود لبنانی‌ها و حتی حزب الله موضوع اختلاف نظر و بحث است.

در مورد رابطه حزب الله با ایران می‌شود گفت که از سال ۱۹۸۲ - ۱۹۹۰ تقریباً تابع ایران محسوب می‌شدند و از سال ۱۹۹۰ و خاتمه جنگ در لبنان تا سال ۲۰۰۰ که اسرائیل از لبنان خارج شد حزب الله به طور جدی سعی کرده وارد جامعه لبنانی شود و خود را به عنوان یک جریان ملی - سیاسی و نه صرفاً نظامی - قومی مطرح کند. در سال ۱۹۹۲ اولین انتخابات پارلمانی بعد از جنگ در لبنان برگزار شد و حزب الله در این انتخابات یازده کرسی به دست آورد. بقیه نمایندگان شیعه مجلس به غیر از یکی دو نفر نماینده شیعه مستقل، نمایندگان حرکت امل بودند. از مجموع ۱۲۸ نماینده مجلس حدود ۴۰ درصد آنها شیعه بودند. همین وضعیت کمابیش در انتخابات بعدی مجلس در سال ۱۹۹۶ و سپس در سال ۲۰۰۰ ادامه یافت. با این تفاوت که تعداد نمایندگان حزب الله در دور دوم از ۱۱ به ۹ نفر تقلیل یافت و در سال ۲۰۰۰ مجدداً به همان ۱۱ نفر برگشت. من باب مقایسه، در همین سال ۲۰۰۰ نمایندگان حرکت امل ۲۵ نفر بودند. فراکسیون نمایندگان حرکت امل در مجلس تحت رهبری نبیه بری رئیس مجلس هستند.

سیاست حزب الله هم نسبت به ایران و هم نسبت به «حرکت امل» طی این دوره دستخوش تغییر و تحول بوده است؛ به این صورت که متوجه شده‌اند اگر در جنوب لبنان بخواهند تأثیر جدی بگذارند تنها با همراهی و با کمک حرکت امل است که در نهایت موفق خواهند شد. نبیه بری رئیس ورهبر حرکت امل در عین حال رئیس مجلس لبنان نیز هست و حرکت امل کماکان مناصب مهم و کلیدی در دولت لبنان را در اختیار دارد. اگر چه پایگاه مردمی حزب الله قوی‌تر است ولی از لحاظ نهادی حرکت امل بسیار جا افتاده‌تر است؛ مثلاً حرکت امل در ادارات مختلف دولتی سهمیه دارد و یا رئیس دانشگاه لبنان از طرف نبیه بری انتخاب می‌شود.

حوزه‌های جغرافیایی فعالیت این دو گروه از چه قرار است؟

عموماً جنوب لبنان، دره بقاء و بیروت و حومه‌های آن مناطق شیعه‌نشین هستند. ممکن است در هر یک از این مناطق دهکده‌ای طرفدار یکی یا دیگری باشد منتهی بسیاری مناطق هم هستند که حوزه فعالیت هر دو گروه هستند.

به این ترتیب آیا می‌شود گفت که یکی از این جریانات شیعه به ایران نزدیک‌تر است؟ یا

خود را به طور جدی‌تری متحد ایران می‌داند؟

واقعا نه! حداقل نه در حد پژوهش‌ها و بررسی‌هایی که من تاکنون داشته‌ام نمی‌توانم بگویم چنین انسجام موضعی وجود دارد. واقعا نمی‌شود این طور کلیشه‌بندی کرد که مثلا حرکت امل مخالف حضور و نفوذ ایران در لبنان است و حزب‌الله برعکس طرفدار تاثیرگذاری ایران بر لبنان. مثلا هنگام صحبت، خود کادرهای حرکت امل می‌گویند هر یک از طوایف یک مادر مهربان دارند. برای مسیحیان، این مادر مهربان فرانسه است. برای دروزی‌ها، انگلیس است، (که این نکته برای من تعجب‌آور بود) برای شیعیان نیز طبیعتاً ایران باید چنین حامی‌ای باشد. ولی این که این تاثیر و حمایت به صورت عملی در زندگی سیاسی داخلی لبنان چگونه نمود پیدا کند، موضوعی است که هم میان حرکت امل و حزب‌الله مورد بحث است و هم در درون هر یک از این سازمان‌ها.

آیا از لحاظ دیدگاه‌های ایدئولوژیک می‌توان گفت که حرکت امل گرایشات ملی‌گرا داشته، اما حزب‌الله در عوض نوعی «پان‌اسلامیسم» و یا «پان‌شیعه‌گری» تعدیل شده را دنبال می‌کرده است. آیا چنین تقسیم‌بندی‌هایی معنی‌دار هستند یا خیر؟

به نظر من اگر هم روزی چنین تقسیم‌بندی‌هایی معنی‌دار بوده در حال حاضر این تفاوت‌ها بسیار کم‌رنگ و حتی بی‌معنی است. حتی اگر در سطح شعارها حزب‌الله ظاهری پان‌اسلامیک را حفظ کند. حزب‌الله در حال حاضر در اماکن عمومی پرچم لبنان را در کنار پرچم خود به نمایش می‌گذارد، کاری که حرکت امل همیشه انجام داده است. حال آن که بین سال‌های ۹۰-۱۹۸۳ حزب‌الله هیچ‌گاه چنین اقدامی نمی‌کرد. ممکن است کادرهای حزب‌الله در مصاحبه و مناظره از تحمیلی بودن مرزهای سیاسی صحبت کنند و خواستار وحدت و اتحاد همه مسلمانان بشوند ولی اگر کمی در بحث جلو بروید متوجه خواهید شد چندان هم دیگر انواع اسلام را قبول ندارند.



از طرف دیگر برخی از پیروان حرکت امل و برخی از زعما حتی نوع تشیع ایران را هم شیعه واقعی نمی‌دانند و حتی به آن لقب «عجم شیعه» داده‌اند با این استدلال که تشیع ایرانی با آیین زرتشتی آلودگی‌هایی دارد و یا از ایرانی‌ها گله ملی‌گرایی و خود برتر بینی نسبت به اعراب را دارند.

آیا وجود چنین نظری در میان کادرهای حزب‌الله نسبت به شیعیان دیگر کشورها و به خصوص ایران در اثر تماسی تدریجی شکل گرفته یا چنین برخورد و نظریه‌های از اول وجود داشته؟

نه. قطعا در اثر افزایش تدریجی تماس عملی شیعیان لبنان و ایران بود. شیعیان لبنانی که تماس مستقیم و تجربه دست اول از ایران نداشته‌اند نظر خاصی هم نسبت به ایران ندارند. حال آن که آنهایی که تماس مستقیم با ایران داشته و یا به ایران مسافرت کرده‌اند دیدگاهشان تغییر پیدا کرد. در مورد حزب الله این نکته مهم و جالبی است که هر گروه از طرفداران یا کادرهای حزب الله که به ایران مسافرت می‌کنند ابتدا چنین تصور می‌کنند که به مملکتی می‌روند عمیقا و تماما «اسلامی» است که همگی در آن فوق‌العاده مقیدند. حال آن که با وضعیتی متفاوت از تصورات خود روبرو می‌شوند.

چه عاملی برای این مسافرین و بازدیدکنندگان غیر منتظره و غیرقابل قبول است؟ مگر چه انتظاری دارند که برآورده نمی‌شود؟

انتظار دارند همه زنان مثلا حجاب اسلامی کامل داشته باشند. نکته دیگر برخورد و دیدگاه عمومی ایرانی‌ها نسبت به اعراب است. با همه کسانی که در لبنان صحبت کرده‌ام برداشت‌شان این بوده که ایرانی‌ها از عرب‌ها خوششان نمی‌آید. آنها ایرانی‌ها را خودپسند و نژادپست و متکبر می‌بینند. به عقیده آنها از طرف دیگر ایرانی‌ها آن طور هم که خود را متدین معرفی می‌کند، متدین نیست. و از همه نوع آدمی در این مملکت دیده می‌شود.

مسافرین و جهانگردان و فعالان سیاسی لبنانی که به ایران می‌آیند چه می‌بینند؟ به کجاها می‌روند؟ تجربه اعمالشان چیست؟ اصلا که هستند؟ آیا عمدتا توریست زائرند و یا دانشجو و طلبه و غیره را هم شامل می‌شوند؟

در مجموع لبنانی‌هایی را که به ایران سفر می‌کنند می‌شود به چهار دسته تقسیم کرد: زوار، دانشجو، طلبه و دست آخر کسانی هستند که احتمالا برای آموزش‌های «سیاسی» به ایران می‌روند. در مورد دسته آخر صحبت دقیقی نمی‌توان کرد. ولی دسته اول، یعنی زوار، عده زیادی هستند که

عمدتا به قم و مشهد به قصد زیارت می‌روند. عده‌ای توریست هم تحت هدایت تورهای سازمان یافته می‌آیند و می‌روند.

طالب، حدود دویست. سیصد نفر در سال هستند که آنها نیز ماندگار نیستند و می‌آیند و می‌روند. دست آخر سهمیه دانشگاهی است که ایران به حرکت امل ۵۰ سهمیه داده و به حزب‌الله حدود ۱۰۰ سهمیه دانشگاهی، که البته این آخری هیچ وقت پر نمی‌شود چون متقاضی به اندازه کافی نیست. البته در زمینه تبادلات حوزوی روابط سازمان یافته‌تر هستند. مثلا حزب‌الله در قم برای فرزندان طلاب مدرسه تأسیس کرده است. پیش از این طلاب لبنانی فرزندان خود را به مدرسه‌ای عراقی تحت مدیریت «مجلس اعلی» می‌فرستادند.

آیا می‌شود تعداد این مسافریں را تخمین زد؟

قطعا دستگاه‌های گمرکی، دیپلماتیک و اطلاعاتی ایران می‌توانند تخمین بزنند. منتهی از زاویه دید لبنان مشکل بشود چنین تخمینی زد. می‌دانید لبنان مملکتی است که در آن کسب آمار دقیق تقریبا غیرممکن است. شما حتی رقم جمعیت کشور را هم نمی‌توانید بدانید که چیست. چون همه ارقام مربوط به مسائل جمعیتی عمیقا سیاسی تلقی می‌شود! به همین خاطر همه آمار و ارقام مربوط به جمعیت تخمینی هستند! مثلا تخمین زده می‌شود که شیعیان تعدادشان کمی بیشتر یا به اندازه مجموعه مسیحیان فرّق مختلف است.



تخمین زده می‌شود که شیعیان ۴۰ درصد جمعیت، سنی‌ها ۲۰ درصد و مسیحیان ۴۰ درصد جمعیت باشند. حدس می‌زنند جمعیت ساکن در لبنان بین ۲,۵ - ۴ میلیون نفر باشد و همین‌طور تخمین می‌زنند که لبنانی‌های خارج لبنان چیزی حدود ۳ تا ۴ برابر جمعیت ساکن در خود کشور باشند!

جمعیت شیعه لبنان بین ۱ تا ۲ میلیون نفر تخمین زده می‌شود، چه سهمی از این جمعیت خود را پیرو حزب‌الله می‌داند و چه درصدی حرکت امل، تشکیلات شیخ فضل‌الله، یا جریان‌های دیگری را نمایندگی خود می‌داند؟

جایی که داده‌های اولیه تخمینی هستند چطور می‌شود گفت وزنه سیاسی نیروهای مختلف چیست؟ نفوذ حزب‌الله قطعاً بارزتر از حرکت امل است. حرکت امل تشکیلات اجتماعی مثل بیمارستان، هفت یا هشت مدرسه، کلاس‌های عمومی برای زبان یا کسب مهارت‌های دیگر دارد و حزب‌الله نه تنها همه این شبکه‌های خدماتی را دارد بلکه آنچه دارد اساسی‌تر و از روی برنامه‌ریزی حساب شده‌تری است. در حرکت امل مشکل فساد بسیار جدی است. از طرف دیگر آنچه همه لبنانی‌ها، از هر قوم و طایفه در مورد حزب‌الله می‌گویند این است که حزب‌الله فاسد و باج‌گیر نیست.

آیا در آن بخش جامعه که طرفدار حزب‌الله یا حرکت امل هستند حق فردی انتخاب پوشش برای زنان وجود دارد؟ مثلاً در یک خانواده حزب‌اللهی آیا یک زن می‌تواند انتخاب کند که چه جور حجابی داشته باشد یا نه؟

وضعیت لبنان، وضعیت کاملاً متفاوتی است. چون برخلاف ایران که حجاب اجباری و قانونی است در لبنان در محلات شیعه نشین مرمان و بخصوص زنان را می‌شود ملبس به هر نوع پوششی دید - یعنی با حجاب و بدون حجاب. اگر دقت کرده باشید زنان شیعه در لبنان یا با حجاب هستند یا بدون حجاب. حجاب نیمه کاره‌ای که در ایران دیده می‌شود که گاه روسری تا بالای سر عقب رفته و موها پیداست در لبنان متداول نیست.

از نقطه نظر مسائل مربوط به حجاب اعضاء رسمی حزب‌الله و حرکت امل باید قواعد را رعایت کنند. ممکن است همه اعضا یک خانواده عضو یا پیرو همان سازمان نباشند و طبیعت آزادی و تساهل در لبنان طوری است که این تفاوت‌ها را می‌پذیرند و به همدیگر احترام متقابل می‌گذارند. به عبارت دیگر پوشش اسلامی همه زنان یکسان نیست ولی تفاوت اصلی با ایران در اینجا است که اجبار قانونی برای حفظ یک استاندارد پوششی برای همگان وجود ندارد اگر چه جو حاکم و موقعیت‌های فردی اشخاص ممکن است نوع خاصی از پوشش را هم تحمیل کند.

به عنوان نمونه آنهایی که مستقیماً و رسماً عضو این دو حزب هستند مجبور به رعایت حداقل تعریف شده‌ای در حجاب هستند. البته این قضیه در حرکت امل از انعطاف بیشتری برخوردار است. یعنی ممکن است افراد یک خانواده از اعضای امل باشند و در عین حال، همگی پوشش اسلامی را هم رعایت نکنند و مسئله دیگر این است که نوع پوشش زنان در شرایط مختلف با همدیگر فرق می‌کند. اگر زنی عضو رسمی حرکت امل و در استخدام این جریان باشد حجاب نیز به تن می‌کند از طرف دیگر نوع حجاب زنان در سازمان‌های مختلف با همدیگر فرق می‌کند و بدین ترتیب می‌شود تشخیص داد که هر کدام پیرو چه جریانی است. حجاب حرکت امل چانه را نمی‌پوشاند و کلیپس آن را پایین‌تر می‌بندند، ولی حجاب حزب الله هم چانه را می‌پوشاند و هم کلیپس آن را بالاتر می‌بندند.

مقنعه و چادر متداول نیست و روسری یا «عبا» که در عراق و کشورهای خلیج هم متداول است استفاده می‌شود. در لبنان اگر فردی روسری را زیر گلو گره زده باشد حتماً ایرانی است. به عنوان نمونه خواهر امام موسی صدر روسری را زیر گلو گره می‌زند و به نوعی تعلق خود به ایران و در عین حال استقلال خود از حزب‌الله و حرکت امل را اعلام می‌کند. از طرف دیگر همسر نبیه‌بری رهبر حرکت امل و دیگر زنان متمول که همسران‌شان در حرکت امل مقام و پست بالا دارند روسری را بدون گره روی شانه می‌اندازند که شیک و آلامد بوده و حالت سمبلیک دارد. در آخر باید بگویم طول مانتو و پوشش در شرایط مختلف کاری و شغلی و طی فعالیت‌های رسمی مختلف با همدیگر فرق می‌کند.

به غیر از حرکت امل و حزب‌الله شما به نقش سیدمحمدحسین فضل‌الله به عنوان عاملی مستقل از حزب‌الله و حرکت امل در میان شیعیان اشاره کردید. لطفاً در این مورد توضیحات بیشتری بیان فرمایید.

بله، شاید بشود گفت شیخ فضل‌الله به سمت تاکید بر استقلال مرجعیت روحانیت شیعه لبنان نسبت به ایران حرکت کرده است. طرفداران شیخ فضل‌الله در برخورد وی را علمی و عقلانی تلقی می‌کنند و وی را روحانی روشنی می‌دانند. به نظر من اصل مسئله بر سر قدرت است و طرح این سوال که چرا مرجع تقلید باید حتماً ایرانی باشد؟ هنگامی که مسئله مرجعیت شیخ فضل‌الله مطرح شد عده‌ای با وی مخالفت کردند که حتی به تظاهرات علیه شیخ فضل‌الله منجر شد. شیخ فضل‌الله تربیت شده حوزه علمیه نجف است و اگر چه به عنوان رهبر روحانی حزب‌الله شناخته شده همواره منکر چنین نقشی بود و بر استقلال خود پافشاری کرد.

این مسئله یعنی میزان و نوع روابط با ایران را می‌شود در تمامی سطوح جریان‌ات شیعه در لبنان مشاهده کرد. البته در حال حاضر به ظاهر همه جریان‌ات شیعه با ایران روابطه حسنه دارند و از الگوی ایران پیروی می‌کنند، اگر چه در عمل فاصله خود را نیز بیشتر و بیشتر حفظ می‌کنند. البته ارادت جریان‌ات شیعه به امام خمینی را نمی‌توان کتمان کرد چون در واقع بعد از انقلاب ایران بود که شیعه در لبنان به طور جدی شکل گرفت. پیش از آن شیعیان را با نام «متوالی» می‌شناختند و آنها را فقیر و ضعیف و بی‌فرهنگ می‌دانستند، بخصوص سنی‌ها که یک نگرش فوق‌العاده منفی نسبت به شیعیان داشتند.

اما در توضیح تحول تدریجی برخوردها و دیدگاه‌ها نسبت به ایران از یک نمونه گویا می‌توان یاد کرد. در بیروت مسجد بزرگی وجود دارد که شخصی به نام «بهمنی» آن را احداث کرده است. این فرد یک ایرانی متمول مقیم کویت است که خیلی به شیخ فضل‌الله کمک کرده است و در بیروت و هم در سوریه خیرات و موقوفات فراوانی مثل مسجد و مدرسه و بیمارستان احداث کرده از جمله مسجد مهمی در بیروت به نام مسجد حسنین را ایشان ساخته که نماز جمعه هم همانجا برگزار می‌شود. الگوی معماری این مسجد کاملا ایرانی است. با کاشی‌کاری و گنبد فیروزه‌ای و غیره که با معماری لبنانی تفاوت اساسی دارد. ولی اخیرا دیوار مرتفعی طبق الگوی معماری عربی، به شکل یک قلعه دور تا دور این مسجد کشیده‌اند که کاملا طرح ایرانی آن را می‌پوشاند و در نتیجه حتی از نماد ظاهری معماری ایرانی در لبنان هم نشانی بر جای نیست.

تأثیر تحولات سیاسی ایران به خصوص بعد از جریان دوم خرداد میان شیعیان لبنان چه بود؟ می‌دانیم دولت خاتمی به متحدین تحت حمایت خصوصا حزب‌الله رسماً فشار آورد که خود را هر چه بیشتر به یک نیروی سیاسی - اجتماعی و نه صرفاً قومی و ائتلافی تبدیل کنند. بخشی از این اصرار با هدف تقلیل تنش‌های بین‌المللی و تغییر چهره خود ایران در روابط بیرونی خود بود و بخشی دیگر به خاطر این که دیدگاه‌شان به روابط سیاسی درون لبنان، مسئله روابط داخلی ایران، با دوره‌های قبلی فرق می‌کرد. تا چه حد این موضع جدید دولت انتخابی ایران روی حزب‌الله و دیگر جریان‌ات سیاسی لبنان تأثیرات گذاشت.

بزرگترین تأثیر دوم خرداد در لبنان نزدیک شدن حزب‌الله و حرکت امل با یکدیگر بود. رابطه ایران و حرکت امل تا پیش از دوم خرداد خوب نبود ولی حرکت امل در سال ۲۰۰۰ در تهران دفتر سیاسی احداث کرد و ایران هم سعی کرد روابط خود را از دو جهت با حرکت امل بهبود بخشد.

آیا این نزدیکی به خاطر نگرانی احتمالی حزب‌الله از کم شدن حمایت ایران بود؟ نه. برعکس این حرکت امل بود که جنبش اصلاحات در ایران را خیلی با دیدگاه‌ها و برنامه‌های خودش برای لبنان نزدیک می‌دید و پیشقدم شد. حرکت امل خصوصا مواضعی مثل لزوم «گفتگوی تمدن‌ها» را شبیه دیدگاه خودش در روابط بین‌الملل و ارتباط داخلی لبنان در ارتباط با دیگر گروه‌ها و اقوام می‌بیند. جریان‌ی مثل حرکت امل می‌گوید ما در لبنان یک جامعه چند قومی هستیم و در چنین جامعه‌ای نمی‌توانیم به یک «جمهوری اسلامی» تبدیل بشویم که در آن مسلمانان و یا شیعیان قدرت سیاسی را به انحصار خود درآوردند. به نظر آنها انتخاب خاتمی و موضع جنبش دو خرداد نشان از این دارد که ایران در مورد لبنان هم این واقعیت چندگانگی این جامعه را عملا پذیرفته و در نتیجه حرکت امل هم نسبت به خاتمی و جنبش دو خرداد دیدگاه مثبتی پیدا کرد.

فعالیت‌های دیپلماتیک ایران هم از سال‌های ۷۷-۱۳۷۶ به طور جدی‌تری به سمت حمایت و برقراری تماس با همه طیف‌های سیاسی و فرهنگی لبنان حرکت کرده است. برای مثال پژوهشگران و روشنفکران سنی و مسیحی مثل سلیمان کتانی و یا جرج جرداق به ایران دعوت شدند و حتی جوایز فرهنگی قابل توجهی برای فعالیت‌های فرهنگی خود دریافت کردند.

البته این که هر گروه فعال در لبنان خود خواهان داشتن روابط انحصاری با ایران می‌باشد خود واقعیتی است و در این میان قطعا حزب‌الله موفق‌تر بوده است.



نظر دیگر فرق، مثلاً مسیحیان مارونی نسبت به ایران چیست؟

به نظر می‌رسد ایران به طور رسمی سعی می‌کند با همه گروه‌ها و فرق روابط حسنه داشته باشد و در عین حال خطر تنش‌های نظامی در منطقه را تقلیل بدهد. مثل کمال خرازی وزیر امور خارجه ایران در سفر به لبنان رسماً از حزب‌الله خواست در مناقشات جنوب و در قبال اسرائیل خویشتن‌داری کنند. البته در نظر اکثر لبنانی‌ها حزب‌الله جریانی است متعلق به ایران اگر چه حزب‌الله همواره بر استقلال عمل خود پافشاری کرده و گفته اگر چه پیرو نظریه «ولایت فقیه» است ولی در عمل تصمیم‌های خود را می‌گیرد و تنها منافع لبنان را مد نظر دارد، ولی در لبنان کمتر کسی این بحث را باور می‌کند.

نهادهای ایرانی چه نوع فعالیت‌هایی در لبنان انجام می‌دهند و چه نوع مؤسساتی در لبنان به وجود آورده‌اند؟ این نهادها چقدر تاثیرگذار بوده و چقدر پا گرفته‌اند؟

اگر مسائل نظامی را کنار بگذاریم، از نهادهایی مثل «جهاد بنا» یا همان جهاد سازندگی، می‌توان یاد کرد که در زمینه‌های مختلف کشاورزی کار کرده و در عین حال رشته خدمات اجتماعی مهمی را خصوصاً در مناطق محروم، مثل توزیع رایگان آب شرب، که در لبنان خرید و فروش می‌شود انجام داده است.

آیا هدف ایران از سرمایه‌گذاری این بود که به بازسازی کمک کند تا به تدریج خود لبنانی‌ها رشته کار را در دست گیرند یا ایران از سرمایه‌گذاری و کمک خود هدف منفعت هم داشته؟ آیا این فعالیت‌ها اگر جنبه اقتصادی داشته سودی نیز عاید ایران کرده‌اند؟ آیا ایران از این وضع باید راضی باشد؟

من فکر نمی‌کنم هدف ایران از کمک و سرمایه‌گذاری در لبنان سودآوری و منفعت اقتصادی بوده است. مقدار قابل توجهی کمک‌های مالی و غیرمالی بعد از خاتمه جنگ داخلی به شیعیان لبنان شد. زربنای مملکت آسیب جدی دیده بود و شیعیان لبنان که در قعر پله‌کان اجتماعی قرار دارند از همه بیشتر آسیب دیده بودند. شیعیان از لحاظ اقتصادی، اجتماعی، میزان تعلیم و تربیت و سواد، از ... برای بهبود وضع خود و بناکردن نهادهای اجتماعی پایه مثل مدرسه و بیمارستان و غیره محتاج کمک و همراهی بودند و نهادهای ایرانی مثل جهاد سازندگی و غیره که اشاره شد نقش اساسی در جاده‌سازی، رساندن آب شرب و آب زراعی و احداث مدارس و درمانگاه خیریه در مناطق محروم شیعه‌نشین ایفا کردند. البته اشاره کنم ایران تنها کشوری نیست که به لبنان کمک می‌کند. کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، ژاپن، اتحادیه اروپا، هم برای بازسازی لبنان کمک کرده‌اند.

البته به خاطر فساد حاکم بر تشکیلات اداری لبنان، چه در سطوح دولتی و سیاسی و چه حتی در سطح جامعه بسیاری از این کمک‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها ناپدید شده‌اند و یا لاقابل نتیجه مورد نظر را به بار نیاورده‌اند. این امر در مورد پروژه‌هایی که ایران دست‌اندرکار آن بوده است نیز صدق می‌کند. برای ایران این سرمایه‌گذاری‌ها منفعتی نداشته و قرار هم نبوده داشته باشد. البته تاکید کنم که کمک‌های ایران به همه لبنان بوده چون به غیر از شیعیان مثلا دروزی‌ها نیز از کمک‌های ایران بهره‌مند شده‌اند. مثلا سال پیش مدرسه‌ای در منطقه دروزی‌ها احداث شد که توسط ایران تدارک شده بود.

در کل، ایران از کمک به شیعیان لبنان دو هدف را دنبال کرده است: اول تقویت روابط میان شیعیان و در عین حال تقویت موقعیت شیعیان لبنان، با در نظر گرفتن این واقعیت که در خاورمیانه سنی‌ها اکثریت جمعیت و قدرت را دارند.

دوم تقویت شیعیان لبنان به عنوان یک نیرویی که توان مقابله و مقاومت علیه اسرائیل را داشته باشد. این هدف جزئی از سیاست خارجی ایران است. شیعیان لبنان هم شیعه و هم عرب هستند و به این ترتیب عامل ارتباط مهمی میان ایران و دیگر کشورهای عربی می‌توانند باشند. البته این که شیعیان لبنان چنین نقشی میانجی و رابطی را میان ایران و ممالک سنی مذهب و عرب زبان ایفا می‌کند برای ایران طبعاً هزینه‌هایی هم دارد که آن هزینه‌ها همین سرمایه‌گذاری‌های نیمه اقتصادی است که در لبنان می‌شود و از آن سرمایه‌گذاری‌ها نمی‌شود انتظار سود و منفعت مالی و اقتصادی داشت.

ایرانیان مقیم لبنان چه وضعیتی دارند؟

نکته مهم و قابل توجه این است که تعداد قابل توجهی از ایرانیان مقیم در لبنان عراقی‌های ایرانی‌الاصیل هستند. آنها را رژیم عراق اخراج کرده و از راه ایران به لبنان رفته‌اند. این جامعه همانند یک شبکه ایرانی عمل می‌کند هم در لبنان و هم در سایر کشورهای عربی از طریق تماس‌های فردی، خانوادگی و اقتصادی - شغلی و هم از طریق پست‌های رسمی دولتی شبکه‌های به هم متصل مهمی برای ایران هم برای تماس و ارتباط نمایندگی ایران برقرار کرده‌اند. عراقی‌های ایرانی، مطبوعات، انتشارات و کارهای فرهنگی و غیره فعال هستند و از این جهت نقش مهم و قابل توجهی ایفا می‌کنند.

هویت ملی عراقی‌های ایرانی‌الاصیل چیست؟ آیا با یکدیگر حس همبستگی و اشتراک هویت دارند و متحد یکدیگرند؟ و یا آن که خود را ایرانی می‌دانند؟

آنها را می‌شود به چند دسته تقسیم کرد، عده‌ای از آنها را طیفی از خانواده‌های قدیمی تاجر و ایرانی تبار تشکیل می‌دهد که سابقه تاریخی قابل توجهی هم در عراق و هم در سوریه و لبنان دارند چون حتی پیش از این که کشوری به نام عراق وجود داشته باشند در این مناطق مستقر بوده‌اند. آنها به خاطر این قدمت و از طریق پیوندهای زناشویی در واقع بومی این مناطق و کشورها شده‌اند. در منزل فارسی صحبت می‌کنند و در بیرون عربی. منتهی عربی با لهجه عراقی. این حتی در مورد نسل‌های جدیدتر که بیش از ۵۰ سال است ساکن سوریه و لبنان هستند صدق نمی‌کند. این دسته ایرانی‌ها برای فرزندان پسرشان از ایران همسر انتخاب می‌کنند و مقید هستند که همسر ایرانی داشته باشند. ولی ترجیح هم می‌دهند که همسرشان مثل خودشان یک ریشه یا تماس عربی هم داشته باشد. اگر چه اینها مقیم لبنان یا سوریه هستند ولی با این همه عراقی بودن، و مهمتر از آن ایرانی بودن از لحاظ هویتی برای‌شان اهمیت قابل توجهی دارد. البته این که در چه موقعیتی کدامیک از این هویت‌ها را ترجیح می‌دهند تا حدی بسته به موقعیت لحظه دارد.

دسته دوم ایرانی‌های عراقی را «عجمی» می‌گویند که اینها گروهی هستند که صدام حسین از عراق اخراج کرده و از طریق ایران بالاخره از لبنان سر در آورده‌اند. در ضمن طلاب هم که از همین گروه از قم و یا از دفتر رهبری به عنوان مبلغ مرتب به لبنان فرستاده می‌شوند هم اکثراً از همین گروه هستند. اینها هم ایرانی هستند و هم عربی صحبت می‌کنند. لهجه عراقی آنها. به خصوص در مراسم عاشورا. در نوحه‌سرایی و روضه‌خوانی‌ها از منزلت بالایی برخوردار است. ایران هم به نظر می‌رسد به خوبی متوجه اهمیت و ارزش این دسته از ایرانیان عراقی شده و فعالانه از آنها در روابط خود با کشورها و جوامعی مثل لبنان استفاده می‌کند.

از این که فرصت و اطلاعات و نظرات خود را در اختیار ما قرار دادید تشکر می‌کنیم.

مفتخو ۱۶۱

یادداشت:

* روشنگ شاعری آیزنلوثر دانشجوی دکتری در مطالعات خاورمیانه دانشگاه شیکاگو در این گفت و گو که از سوی کاوه احسانی صورت گرفته است جوانی از مطالعات خود را در موضوع تحركات سیاسى و فرهنگى شیعیان لبنان بیان کرده است. وی در سال‌های تحصیلی ۲۰۰۲/۲۰۰۳ به عنوان محقق میهمان در موسسه شرق‌شناسی آلمان در بیروت به پژوهش‌های میدانی اشتغال داشته و «فرا ملی گرایى شیعی. هویت‌سازی و دولت لبنان» نیز عنوان رساله دکترای او است.